حکم اعدام شدیدترین حکم در همه قوانین کیفری دنیاست. حکم اعدام، جز در رژیم‌های استبدادی و دولت‌های فاشیستی، برای شدیدترین جنایت‌ها علیه افراد و امنیت و سلامت جامعه در نظر گرفته شده و می‌شود. در قانون مجازات اسلامی جمهوری اسلامی ایران، به پیروی از فقه شیعه، مواردی از اعمال بزهکارانه مشمول حکم اعدام می‌شود. اعدام قصاصی تنها یکی از این موارد است و موارد متعدد دیگری وجود دارد که با عناوین دیگری مشمول حکم اعدام است. در دهه‌های اخیر، بویژه از اواسط دهه هفتاد شمسی و با روی کار آمدن دولت اصلاحات، جریان‌های گوناگونی به راه افتاد که یکی از نقاط مشترک آنها مبارزه با احکام اجتماعی اسلام است. این جریان‌ها گاهی با تمسک به نظریه‌پردازی‌های غربی، گاهی با اعمال تجدیدنظر در مبانی و مدارک فقهی و گاهی با سازوکارهای عوام‌گرایانه و شعارهای پرطمطراق، می‌کوشند تا احکام اسلامی را از قلمرو حیات اجتماعی بیرون کنند و راه را برای قوانین و مقررات سکولار غربی هموار سازند. برخی از این جریان‌ها با آگاهی و توجه به عمق باورمندی مردم مسلمان ایران به شریعت اسلامی شیعی، به جای مخالفت آشکار با احکام فقه اسلام، که برگرفته از قرآن و سنت معصومان (علیهم‌السلام) است، با خارج کردن سنت پیامبر و امامان و تکیه صرف بر آیات قرآن به طرد و نفی بسیاری از احکام و آموزه‌های اسلامی مبادرت می‌ورزند؛ در حالی که بنابر اعتقاد شیعیان، سنت پیامبر و امامان از منابع مهم و محکم استنباط حکم الله است و سنت در واقع، مفسر آیات قرآن و مبین مصادیق و تفاصیل کلیاتی است که در قرآن کریم آمده است. در نوشتار حاضر یکی از این گونه استدلال‌ها مورد بررسی و نقد قرار گرفته است.

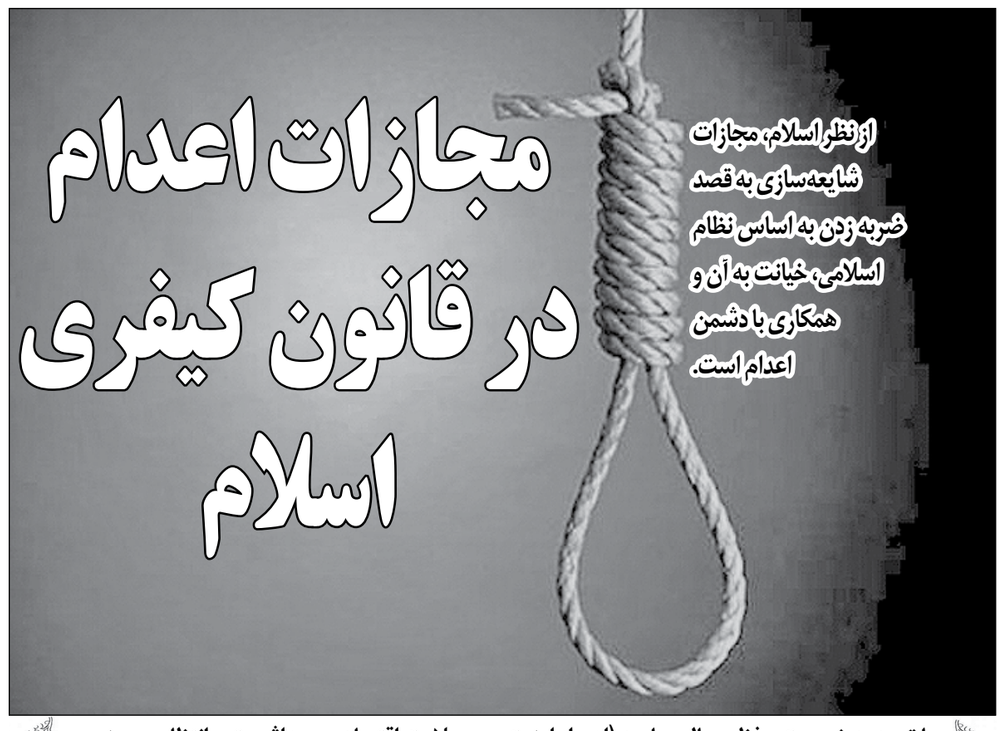

چکیده شبهه

در قرآن کریم قصاص، حکمی حیات‌بخش معرفی شده و کشتن انسان‌های بی‌گناه، جز در مورد قصاص، گناهی بزرگ و به مثابه کشتن همه انسان‌ها دانسته شده است. در قانون مجازات اسلامی جمهوری اسلامی به موارد متعدد دیگری از مجازات اعدام برمی‌خوریم که نامی جز اعدام‌های حکومتی، به نام اسلام، نمی‌توان بر آن نهاد. این گونه مجازات‌ها دقیقا در برابر و در تضاد با حکم قصاص قرآنی است و اکثرا جنبه سیاسی دارد. مجازات اعدام، جز در موارد قصاص نفس، احکامی بر خلاف قرآن است و به جای حیات‌بخش بودن برای جامعه، نابودکننده آن است. مجازات اعدام، جز در مورد قصاص، هیچگونه وجاهت و مبنای شرعی و قرآنی ندارد؛ بلکه صرفا حربه‌ای سیاسی از سوی حاکمان علیه مخالفان است!

مقدمه

برپایی عدالت و تنبیه مجرم، یکی از حکمت‌های وضع مجازات در اسلام است. حرمت‌شکنی از مقدسات جامعه توحیدی، کسب منافع نامشروع، به گونه‌ای که به نظام اقتصادی جامعه خسارت وارد کند، از میان‌بردن احساس امنیت و آرامش در جامعه... ظلم‌های بزرگی است که به دنبال اعمال مجرمان چنین جرم‌هایی پدید می‌آید. این گونه جرم‌ها گاه خسارات جبران ناپذیری را به سلامت و امنیت بهداشتی، انتظامی، معنوی و اخلاقی آحاد جامعه... وارد می‌کند که با سختی هم قابل جبران و بازگشت نیست. از این رو نظام کیفری اسلام در پی برقراری عدالت و ستیز با ظلم و فساد، به مقابله با جرم و مجرم می‌پردازد، تا وضعیت عادلانه و مطلوب پیش از وقوع جرم بار دیگر برقرار شود و کسانی که بالقوه آمادگی انجام اعمال مجرمانه را دارند از دست‌زدن به آن خودداری کنند. نظام حقوقی و کیفری اسلام در راستای حفظ مصلحت‌های پنج گانه[1] و هرآنچه متضمن حفظ آن مصالح و یا باعث از بین‌رفتن آنهاست، مجازات‌های متناسب و مناسبی را مقرر کرده است. شدیدترین اینگونه مجازات‌ها اعدام است.

مجازات اعدام، از جمله مجازات‌هایی است که در سال‌های اخیر، با چالش‌هایی در حوزه نظر و عمل مواجه بوده است. به لحاظ نظری، دانشمندانی چون بکاریا، در رساله جرایم و مجازات‌ها[2] و پیروان او، مجازات اعدام را خلاف نظریه قرارداد اجتماعی می‌دانند؛ هرچند دانشمندان بزرگ دیگری چون بنتام، روسو و منتسکیو با او هم‌عقیده نیستند[3] و پاسخ‌های محکمی به او داده‌اند. البته گرایش افراطی و دیکتاتورگونه به مجازات اعدام مذموم است و این مجازات در صورتی که جرم فرد متناسب با آن باشد، رواست؛ ولی آیا می‌توان مجازات اعدام را به طور کلی غیرکارآمد و غیرانسانی دانست؟

اسلام مانند دیگر شرایع الهی، اعدام مجرمان را در مواردی خاص جایز و گاهی واجب شمرده است؛ ضمن اینکه کشتن انسان‌ها را بدون اینکه مرتکب جرم و فسادی در خور اعدام، شده باشند، عملی حرام و گناهی عظیم می‌داند!

گونه‌های مجازات اعدام در قانون کیفری اسلام

در قانون کیفری اسلام حکم قصاص تنها یکی از اقسام مجازات اعدام به شمار می‌آید و منحصردانستن مجازات اعدام به مورد قصاص صحیح نیست. در قانون کیفری اسلام، اعدام به سه قسم قابل تقسیم است: اعدام قصاصی، اعدام حدی و اعدام تعزیری.

۱. اعدام قصاصی: این مجازات در موارد قتل عمد اجرا می‌شود و دارای شرایط خاصی است. در مورد قصاص لزوم وجود شاکی خصوصی، به اندازه‌ای پررنگ است که آن را از قلمرو قواعد آمره[4] خارج می‌کند. هرچند اجازه ولی‌فقیه و دیگر عوامل نیز در آن مؤثر است.

۲. اعدام حدی: با توجه به تعاریف فقها از حد،[5] اعدام حدی را می‌توان اینگونه تعریف کرد: «مجازات مرگی است که از طرف شارع مقدس معین شده و نمی‌توان آن را به کمتر از مرگ تقلیل داد». اعدام حدی خود بر طبق یک تقسیم‌بندی[6] اینگونه تقسیم می‌شود:

یکم: جرایم جنسی که شامل زنا (زنای محصنه، زنای با محارم، تجاوز به عنف و زنای غیرمسلمان با زن مسلمان) و لواط است.

دوم: جرایم علیه دین و امنیت اجتماعی که شامل محاربه و ارتداد است.

سوم: تکرار برخی از جرائم مانند تکرار زنای غیرمحصنه؛ در صورتی که سه بار حد تازیانه بر فرد اجرا شود، بار چهارم به مرگ محکوم خواهد شد.[7]

۳. اعدام تعزیری: مجازات مرگی که از طرف حاکم شرع معین می‌شود. فقهای شیعه اعتقاد دارند که اصل در تعزیر آن است که از حد کمتر باشد. برای عدول از این اصل و اجرای مجازات همسان حد در برخی جرایم بزرگ که حکم صریحی در شریعت برای آن معین نشده است، می‌توان به یکی از سه سازوکار استناد کرد: مصلحت فرد و جامعه، افساد فی‌الارض و نهی از منکر در مرتبه چهارم آن. در میان فقهای اهل‌سنت نیز در این امر اختلاف است؛ اما در برخی موارد، اعدام تعزیری را پذیرفته‌اند.[8]

مجازات اعدام در حکومت اسلامی

همچنانکه اشاره شد، در قانون کیفری اسلام، مجازات اعدام منحصر به قصاص نفس نیست و دو قسم دیگر از این مجازات نیز وجود دارد. بخش عمده‌ای از مجازات‌های اعدام غیرقصاصی مربوط به احکام اجتماعی است و اجرای آن به عهده حکومت اسلامی واگذار شده است؛ از این رو قوانین جزایی در حیطه «فقه سیاسی» اسلام قرار دارد. در قرآن کریم همچنانکه حکم «قصاص» و حق خانواده مقتول در اعدام قاتل، بصراحت آمده است، به حکومت اسلامی هم حق دفاع از جان، مال و.. مسلمانان و نیز دفاع از حاکمیت اسلامی و مجازات متمردان و سرکشان داده شده است؛ در اینجا به برخی از این قوانین‌اشاره می‌کنیم:

محاربه و افساد فی‌الارض

یکی از عناوینی که در قرآن کریم برای آن مجازات اعدام مقرر شده است، محاربه و افساد فی الارض است: «اِنّما جَزؤُا الّذینَ یُحارِبونَ اللّه ورَسولَهُ ویَسعَونَ فِی الاَرضِ فَسادًا اَن یُقَتَّلوا اَو یُصَلَّبوا اَو تُقَطَّعَ اَیدیهِم واَرجُلُهُم مِن خِلفٍ اَو یُنفَوا مِنَ الاَرضِ»؛ سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند، این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت[9]، در این آیه کریمه، به مجازات‌هایی مانند اعدام و به دارآویختن، بریدن دست و پا و تبعید برای محارب و مفسد فی الارض تصریح شده است. با توجه به حرف عطف «أو» در آیه کریمه، برخی از فقیهان، حاکم اسلامی را در انتخاب یکی از این مجازات‌ها برای محارب و مفسدفی‌الارض می‌دانند؛[10]؛ بسیاری از فقها تفاوت در مجازات‌ها را به تناسب نوع جرم دانسته و گفته‌اند[11]: اعدام برای محارب و مفسدی است که دست به قتل زده باشد و اعدام و تصلیب برای کسی است که افزون بر قتل، سرقتی نیز انجام داده باشد و قطع دست و پا برای فردی است که تنها سرقت کرده و اگر تنها اقدام به راه‌بندان و ایجاد ترس کرده باشد، مجازاتش تنها تبعید است.[12] در صورتی که محارب و مفسد فی‌الارض دستگیر و جرم او نزد حاکم اسلامی یا قاضی ثابت شود، اجرای مجازات او مطلقاً واجب است؛ خواه مجرم توبه کند یا نکند؛ اما در صورتی که قبل از دستگیری توبه کند، مجازات او ساقط می‌شود: «اِلاّ الّذینَ تابوا مِن قَبلِ اَن تَقدِروا عَلَیهِم فَاعلَموا اَنّ اللّهَ غَفورٌ رَحیم.»[13]

با توجه به ضرورت حفظ مصالح جامعه (اعم از امنیت و سلامت اقتصادی، بهداشتی، انتظامی، معنوی و اخلاقی)، آنچه که موجب تهدید و از بین رفتن آن شود، نوعی عاملیت در فساد و تباهی است و چنانچه بر عامل آن، عنوان خاصی بار شود و مجازات آن عنوان در قرآن یا سنت مقرر و معین شده باشد، جرم مزبور حد و از مصادیق افساد فی‌الأرض خواهد بود. بنابر این برخی از عناوین مجرمانه که امروزه در جامعه وجود دارد، مانند قاچاق مواد مخدر، قاچاق انسان، باندهای فحشا، اختلاس‌های سازمانی و کلان،... از مصادیق افساد فی‌الارض است و حکم اعدام برای آن در نظر گرفته شده است. اگر عملی به طور فراگیر یا به صورت عادت و تکرار، مصلحت جامعه را تهدید و از بین ببرد؛ یعنی عملی باشد که دین، عقل، نفس، نسل، عرض، ناموس و اموال را تهدید کند، به گونه‌ای که تخریب و فساد مصالح مذکور به وسیله آن عمل، به مراتب از تخریب این مصالح به وسیله برخی از جرایم حدی که مصداق افساد فی‌الأرض معرفی شده‌اند، همسان یا بیشتر باشد، آن عمل تحت عنوان جرم حدی افساد فی‌الأرض قرار گرفته و مجازات‌اشد مفسد فی‌الأرض (قتل) برای آن مقرر شده است.[14]

با توجه به ضرورت حفظ مصالح جامعه (اعم از امنیت و سلامت اقتصادی، بهداشتی، انتظامی، معنوی و اخلاقی)، آنچه که موجب تهدید و از بین رفتن آن شود، نوعی عاملیت در فساد و تباهی است و چنانچه بر عامل آن، عنوان خاصی بار شود و مجازات آن عنوان در قرآن یا سنت مقرر و معین شده باشد، جرم مزبور حد و از مصادیق افساد فی‌الأرض خواهد بود. بنابر این برخی از عناوین مجرمانه که امروزه در جامعه وجود دارد، مانند قاچاق مواد مخدر، قاچاق انسان، باندهای فحشا، اختلاس‌های سازمانی و کلان،... از مصادیق افساد فی الارض است و حکم اعدام برای آن در نظر گرفته شده است.

مجازات‌های اعدام در اسلام به ۳ دسته تقسیم می‌شوند: اعدام قصاصی، اعدام حدی و اعدام تعزیری و هرسه دارای مبانی فقهی و قرآنی هستند.

***

از جرائمی که در دسته «فقه سیاسی» اسلام قرار می‌گیرند و مجازات آنها اعدام است می‌توان به محاربه و افساد در زمین، ارتداد و مبارزه علیه نظام اسلامی اشاره کرد.

ارتداد

بازگشت از اسلام (ارتداد) از جرم‌هایی است که مجازات اعدام را در پی دارد. مستند این حکم روایات متعددی است که از پیامبر (ص)[15] و اهل بیت(ع) [16] وارد شده است. آیه ۵۴ سوره بقره بر وجود مجازات اعدام برای ارتداد در شریعت موسی (ع) اشاره دارد؛ همچنین قرآن کریم حکم دستگیری و اعدام گروهی از منافقان را در صورتی که هجرت نکرده و از صف کافران جدا نشوند، صادر کرده است: «فَما لَکُم فِی المُنافِقینَ فِئَتَین... وَدّوا لَو تَکفُرونَ کَما کَفَروا فَتَکونونَ سَواءً فَلا تَتَّخِذوا مِنهُم اَولِیاءَ حَتّی یُهاجِروا فی سَبیلِ اللّهِ فَاِن تَوَلّوا فَخُذوهُم واقتُلوهُم حَیثُ وَجَدتُّموهُم»[17] برخی از مفسران[18] و فقهای اسلامی[19] چنین مجازاتی را به سبب ارتداد آن گروه دانسته‌اند. شأن نزول آیات مذکور نیز که حکایت از آمدن این عده به مدینه و پذیرش اسلام از سوی آنان و سپس بازگشت به کفر و بت‌پرستی دارد،[20] این معنا را تأیید می‌کند؛ همچنین عده‌ای از مفسران، قتل مرتد را از مصادیق قتل به حق دانسته‌اند، که قرآن در آیاتی آن را از حکم کلی حرمت قتل نفس، استثنا کرده است.[21]

مبارزه با نظام اسلامی

در تمامی نظام‌های کیفری دنیا، جرائم علیه امنیت و تمامیت ارضی حاکمیت‌ها، دارای شدیدترین مجازات‌هاست و همه کشورها برای حفظ استقلال و امنیت خود و برقراری آسایش و امنیت داخلی و خارجی، در تصویب و اجرای اینگونه قوانین تلاش می‌کنند. نظام کیفری اسلام نیز از این قاعده مستثنی نیست. از نظر اسلام، مجازات شایعه‌سازی به قصد ضربه زدن به اساس نظام اسلامی، خیانت به آن و همکاری با دشمن، اعدام است: «لَئِن لَم یَنتَهِ المُنافِقونَ والّذینَ فی قُلوبِهِم مَرَضٌ والمُرجِفونَ فِی المَدینَةِ لَنُغرِیَنَّکَ بِهِم ثُمّ لا یُجاوِرونَکَ فیها اِلاّ قَلیلا مَلعونینَ اَینَما ثُقِفوا اُخِذوا وقُتِّلوا تَقتیلا»؛ اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی هست و شایعه‌افکنان در مدینه] از کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند؛ از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد.[22] به نظر مفسران، این افراد، منافقانی بودند که با پخش شایعاتی، مانند اینکه لشکر قریش در فلان موضع است و قصد تهاجم به مدینه را دارد یا لشکریان اسلام شکست‌خورده و کشته شده‌اند،[23] درصدد ضربه زدن به نظام نو پای اسلامی بودند. برخی نیز گفته‌اند: اینان کسانی بودند که با هدف ایجاد فتنه و آشوب، اقدام به نشر خبرهای دروغ می‌کردند؛[24] همچنین برخی مفسران[25] مقصود از منافقانی را که در آیات ۸۹-۸۸ نساء حکم دستگیری و اعدام آنان صادر شده است، افرادی دانسته‌اند که در پی جاسوسی به نفع دشمن و همکاری با آنان بوده‌اند. افزون بر این، قرآن در آیه ۹۱ نساء به گروه دیگری از منافقان‌اشاره کرده که با ایجاد رابطه و همکاری با مشرکان در صدد تأمین امنیت خود از ناحیه هر دو گروه (مشرکان و مسلمانان) بودند.

در قانون کیفری اسلام، مجازات اعدام منحصر به قصاص نفس نیست و ۲قسم دیگر از این مجازات نیز وجود دارد. بخش عمده‌ای از مجازات‌های اعدام غیرقصاصی مربوط به احکام اجتماعی است و اجرای آن به عهده حکومت اسلامی واگذار شده است؛ از این رو قوانین جزایی در حیطه «فقه سیاسی» اسلام قرار دارد.

کشتن انسان بی‌گناه، به مثابه کشتن همه انسان‌ها

قانون مجازات اسلام در عین قاطعیت و شدت عمل در برابر ظالمان و مجرمان، با قوت و قدرت از حقوق دیگر مردم دفاع کرده و با سازوکارهای گوناگون و قوانین مختلف از جان، مال، امنیت و آبروی آنها صیانت می‌کند. اگر از منظر قانون کیفری اسلام گروه اندکی از ظالمان و مجرمان مستحق مرگند، در مقابل، کشتن انسانی که مرتکب قتل نفس محترم یا فساد مستوجب قتل نشده است، حرام و گناهی عظیم شمرده شده است؛ آنچنانکه قرآن کریم کشتن یک تن بدون جرم مستحق قتل را برابر با کشتن همه انسان‌ها دانسته است: «مَن قَتَلَ نَفسًا بِغَیرِ نَفسٍ اَو فَسادٍ فِی‌الاَرضِ فَکَاَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمیعًا»؛ هر کس انسانی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فسادی در زمین بکشد ،چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد.[26] نیز از کشتن نابحق انسان‌ها اکیدا نهی شده‌ایم: «لا تَقتُلوا النَّفسَ الّتی حَرَّمَ‌اللهُ اِلاّ بِالحَقِّ»؛ کسی را که خداوند خونش راحرام شمرده، نکشید جز به حق.[27] بر همین اساس است که قرآن کریم اعدام بناحق برخی انبیای الهی و عدالت‌خواهان را از سوی اقوام گذشته، با شدت نکوهش کرده و به آنان وعده حبط اعمال نیک و عذاب دردناک داده است: «یقینا کسانی که... و پیامبران را نابحق کشتند و کسانی را که به عدالت دعوت می‌کردند، از پای درآوردند، پس به عذابی دردناک بشارتشان ده. اینان کسانی‌اند که اعمال نیکشان در دنیا و آخرت بی‌اثر خواهد شد و برای آنها یاوری نیست.[28]

نتیجه سخن

۱.یکی دانستن قصاص و اعدام از لحاظ مفهوم و مصداق، خلط در مفاهیم و مصادیق است. منحصر دانستن مجازات اعدام به موارد قصاص، با آیات صریح قرآن منافات جدی دارد؛ زیرا در خود آیات قرآن هم به برخی از جرم‌هااشاره شده و مجازات آن مرگ معرفی شده است. مانند جرم محاربه با خدا و افساد فی‌الارض، که در آیه ۳۳ سوره مبارکه مائده مجازات‌های شدیدی برای آن در نظر گرفته شده است، به عبارتی قصاص تنها یکی از مصادیق اعدام است.

۲. مجازات‌های اعدام در اسلام به سه دسته تقسیم می‌شوند: اعدام قصاصی، اعدام حدی و اعدام تعزیری و هرسه دارای مبانی فقهی و قرآنی هستند.

۳.همچنانکه از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود، حکومت اسلامی برای حفظ مصالح جامعه و همچنین بقای حاکمیت خود می‌تواند با ناقضان قوانین و کسانی که امنیت و نظم اجتماعی را مختل می‌کنند، برخورد کرده و یاغیان و باغیان را سرکوب کند.

۴.از جرائمی که در دسته «فقه سیاسی» اسلام قرار می‌گیرند و مجازات آنها اعدام است می‌توان به محاربه و افساد در زمین، ارتداد و مبارزه علیه نظام اسلامی‌اشاره کرد.

* مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه علمیه قم

پانوشت‌ها

۱. مصلحت دین، مصلحت عقل، مصلحت نفس، مصلحت ناموس و مصلحت مال [مجله فقه اهل بیت (فارسی)، ج۳۵، ص: ۱۴۶]
۲. در این زمینه رجوع شود به رساله جرایم و مجازاتها، نوشته :بکاریا ترجمه دکتر اردبیلی و ملاحظاتی درباره مجازات اعدام نوشته: رودر **Roederer**»ترجمه دکتر حسینی نژاد
۳. ر. ک. مجازات اعدام براساس کنفرانس بین‌المللی سیراکیز(ایتالیا) مقاله‌ای از دکتر منوچر خزایی
۴. قانون آمره، که مردم نمی‌توانند برخلاف آن، بین خود توافق و قراردادی منعقد کنند و قانونگذار، چنین اجازه‌ای به آنها نمی‌دهد.
۵. در المنضود نوشته آیت‌الله العظمی گلپایگانی ج ۱ ص۱۸.
۶. ر. ک. محمد ابراهیم شمس ناتری. بررسی تطبیقی مجازات اعدام، همان ص ۸۴.
۷. تحریر الوسیلة - امام خمینی(ره) ج ۲ ص ۴۶۴
۸. ر. ک. محمد ابراهیم شمس‌ناتری، بررسی تطبیقی مجازات اعدام، همان ص ۱۶۱.
۹. مائده، ۳۳
۱۰. التفسیر الکبیر، ج۱۱، ص۲۱۵؛ کنزالعرفان، ج۲، ص۳۵۲.
۱۱. ادوار فقه (شهابی)، ج۲، ص: ۲۳۸
۱۲. مجمع البیان، ج۳، ص۲۹۱؛ التفسیر الکبیر، ج۱۱، ص۲۱۷-۲۱۶ البته این برداشت فقهی از آیه با سیاق آن و آیه بعد از آن سازگار نیست؛ زیرا اولا آیه اطلاق دارد و هیچکدام از مجازات‌های نامبرده به قید خاصی مقید نشده است. ثانیا در آیه بعد به صورت مطلق می‌فرماید: اگر پیش از دستگیری توبه کند، بخشوده خواهد شد و این حکم با حکم قصاص در تضاد است. بنابر این باید حکم محاربه و افساد فی‌الارض را از قتل نفس جدا کنیم و قائل شویم که حکم اعدام بر خود عنوان محاربه بار شده و در صورتی که محارب، قتل نفس هم کرده باشد، علاوه‌بر حکم اعدام به سبب محاربه، به قصاص هم محکوم خواهد شد و در صورتی که قتلی مرتکب نشده و پیش از دستگیری توبه کرده باشد، حکم مذکور در آیه دوم شامل او خواهد بود.
۱۳.مائده، ۳۴
۱۴. مجله فقه اهل بیت (فارسی)، ج۳۵، ص: ۱۴۸
۱۵. کنزالعمال، ج۱، ص۹۰؛ سنن ابن‌ماجه، ج۲، ص۸۴۸.
۱۶. وسائل الشیعه، ج۲۸، ص ۳۳۰-۳۲۵
۱۷. نساء، ۸۸ ۸۹
۱۸. التفسیر الکبیر، ج۱۱، ص۲۱۵-۲۱۴.
۱۹. البیان، ص۳۳۹-۳۳۸
۲۰. مجمع البیان، ج۳، ص۱۳۲
۲۱. مجمع‌البیان، ج۷، ص ۲۸۰؛ جامع‌البیان، مج۹، ج۱۵، ص۱۰۴-۱۰۳؛ انعام آیه ۱۵۱؛ فرقان آیه۶۸.
۲۲. احزاب، ۶۰ و۶۱.
۲۳. مجمع البیان، ج۸، ص ۵۸۰
۲۴. تفسیر قرطبی، ج۱۴، ص۱۵۸-۱۵۷
۲۵. تفسیرنمونه، ج۴، ص۵۲
۲۶. مائده، ۳۲
۲۷.. انعام، ۱۵۱
۲۸. آل‌عمران، ۲۱ و۲۲

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maaref@kayhan.ir

سؤال از پیامبر(ص) یا نقد ایشان؟

ابوالفضل بهرام‌پور

براساس آیات قرآن وقتی معصوم و پیامبر(ص) حکمی دادند، این حکم قابل نقد و تجدیدنظر و دیوان عالی و دانی نیست و این رفتار و اعتقاد به نقد، ایستادن در برابر خدا و رسول است.

فرق است بین کلمهٔ سؤال و کلمهٔ نقد. آیا ما می‌توانیم از پیامبر(ص) و امام زمان(عج) سؤال کنیم؟! نمی‌دانم! آیا می‌توانیم از آنها ایراد بگیریم و نقد کنیم؟! باز هم نمی‌دانم!

این یک بحث قرآنی و جدای از گفتمان‌های سیاسی است. انسان عاقل و دانشمند وقتی می‌خواهد سخنرانی یا اظهارنظر کند، باید عالمانه باشد و در استعمال کلمات که هر کدام معنای خاص خود را دارد، دقت کند وگرنه او متهم به جهالت خواهد شد. حال اگر کسی در رابطه با قرآن و رسول(ص) و اهل‌بیت عصمت(ع) می‌خواهد صحبت کند، باید کاملاً قرآنی و فقیهانه باشد و اگر نمی‌تواند، ثواب سکوت بیشتر و آبرومندانه‌تر است. مثلاً گفته‌اند: ضلالت و غیّ یعنی گمراهی، ولی فرقشان این است که اگر ضلالت راه باشد، غَیّ، شهر ضلالت است؛ اگر هدایت، راه باشد «رُشد»، شهر هدایت است و به همین قیاس.

بنابراین فرق است میان سؤال کردن و نقد کردن. قرآن فرمود: «یسئلونک» از تو می‌پرسند تو هم برای روشنگری جواب بده. پس، از قرآن و رسول می‌توان سؤال کرد ولی نقد و ایرادگیری چطور؟ مفهوم نقد آن است که در این مورد غلط و اشتباه وجود دارد و منتقد ،قصدجایگزینی و اصلاح غلط را دارد یعنی بالاتر از او می‌فهمد.

هر مسلمانی باید بداند که پیامبر(ص) در سه مورد عصمت دارد:

الف: در مورد گرفتن وحی، در سوره جنّ آیه ۲۶فرمود: ما وقتی وحی را با جبرئیل بر پیامبر نازل می‌کنیم، آن را تعدادی از فرشتگان همراهی می‌کنند تا به طور خالص به پیامبر ابلاغ شود.

ب: پیامبر (ص) در انتقال امانت وحی به امت، عصمت دارد و بدون کم و زیاد و بدون ابهام و با یک قرائت به امت می‌رساند. در این راستا خدا فرمود: اگر پیامبر ما (که البته محال است) حتی اگر یک کلمه از خودش بر وحی ما اضافه کند، ما شاهرگش را می‌زنیم :« وَلَوْ تَقَوّلَ عَلَینَا بَعْضَ الأَقَاوِیلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیمِینِ» (حاقه، ۴۴ و ۴۵) و بدانید که هر چه می‌گوید نظر ما را می‌گوید «وَمَا ینْطِقُ عَنِ الْهَوَی». (نجم،۳)

گفته‌اند در مواردی پیامبر(ص) از مخاطبان اقرار می‌گرفت: «هَل بَلّغتُ» آیا مطلب را شفاف رساندم؟ آیا بدون ابهام دریافت کردید؟ می‌گفتند: بلی یا رسول‌الله.

ج: پیامبر(ص) در عمل به تمام محتوای وحی، حتی مستحبات، عصمت دارد. این تعریف عصمت معصوم است. بطور مثال شما به دادگاه مراجعه کردید و او برای دعوای شما، حکم بدوی صادر کرد که حق با شاکی است، البته رأی دادگاه از سخن وزیران هم مهم‌تر و واجب‌الاجراست. حال سؤال این است که آیا می‌توان بر حکم این دادگاه نقد کرد؟ یعنی بگوییم رأی شما غلط و اشتباه است؟ (معنای نقد همین است) پاسخ این است که: بلی. و دادگاه تجدیدنظر یعنی همین. یعنی دادگاه بدوی حکم غلطی صادر کرده، بعد دادگاه تجدیدنظر رأی بدوی را رد یا قبول می‌کند. حال آیا به دادگاه تجدیدنظر، می‌توان نقد کرد و گفت: غلط است؟ بلی، می‌توان گفت و لذا شکایت به دیوان عالی برده می‌شود. اینها معنای کلمه «نقد» است.

دیدگاه قرآن درباره نقد پیامبر(ص)

اما سؤال اصلی ما این است که اگر قرآن کریم یا پیامبر و امام زمان(عج) رأی و حکمی دادند می‌توان آن را نقد کرد یا نه؟ پاسخ این است که گاهی گفته می‌شود آری! می‌شود نقد کرد زیرا این برجام جاودانه نیست که نتوان نقد کرد ولی برخی می‌گویند نمی‌توان به حکم پیامبر و معصوم نقد کرد، البته می‌توانیم برای رفع ابهام سؤال کنیم ولی نقد جایز نیست.بنده هم نمی‌دانم که این نظریات درست است یا نه.حال نظر قرآن را جویا می‌شویم:

«هیچ مرد و زن مؤمنی را نمی‌رسد که وقتی خدا و رسولش به امری حکم دهند، برایشان اختیار نفی و نقد باشد و هر که خدا و رسول را نقد و عصیان کند، او در گمراهی خیلی روشنی قرار دارد» (الأحزاب/۳۶) (و در نماز می‌گوییم خدایا ما را از ضالّین قرار نده).

در آیه ۶۸ قصص فرمود: «تدبیر امور و حذف و انتخاب به ارادهٔ خداست و کسی در برابر خدا و رسول و فرشتگان، صاحب هیچ اختیار و چون و چرا و نقد کردن نیست. زیرا انبیاء و فرشتگان به اذن خدا، حرف می‌زنند و کار انجام می‌دهند.»

بنابراین وقتی معصوم و پیامبر(ص) حکمی دادند، این حکم قابل نقد و تجدیدنظر و دیوان عالی و دانی نیست و این رفتار و اعتقاد به نقد، ایستادن در برابر خدا و رسول است.

مردم ایران بویژه مسئولان ما افراد دیندارند و معتقد به قرآن و معصوم هستند، ممکن است آنها بگویند ما نسبت به حکم خدا و معصوم معتقد به نقد نیستیم، منتها کلمهٔ نقد را در غیر موردش به کار برده‌ایم و اینک حرفمان را صریحاً پس می‌گیریم، در این صورت ما دستشان را می‌بوسیم، ولی اگر بعد از این آگاهی باز هم بگویید این نظر ماست و اظهار نظر آزادی بیان است، در این صورت باید به باب موضوع حکم ارتداد مراجعه کرد.

لزوم تصحیح افکار غلط

افرادی مانند من که با پرسش‌های مردم درباره مسائل مذهبی مواجه هستم کاملاً این حقیقت را درک می‌کنیم که بسیاری از افراد تحت تأثیر تلقینات پدران و مادران جاهل یا مبلغان بی‌سواد، افکار غلطی در زمینه مسائل مذهبی در ذهنشان رسوخ کرده است و همان افکار غلط اثر سوء بخشیده و آنها را درباره حقیقت دین و مذهب دچار تردید و احیاناً انکار کرده است، از این رو کوشش فراوانی لازم است صورت بگیرد که اصول و مبانی مذهبی به صورت صحیح و واقعی خود به افراد تعلیم و القا شود. این بنده شخصاً سالها است که این مطلب را احساس کرده‌ام و وظیفه خود دانسته‌ام که فعالیت‌های مذهبی خودرا تا حدودی که توانایی دارم در راه تعلیم صحیح و معقول مفاهیم دینی و مذهبی متمرکز کنم. تجربه نشان داده است که این گونه فعالیت‌ها بسیار ثمربخش است.[1]

۱- انسان و سرنوشت، شهید مرتضی مطهری(ره)، ص ۱۰۸

چراغ راه

راهبرد هدیه کردن عیوب

قال‌النبی(ص): «خیر اخوانکم من اهدی الیکم عیوبکم»

پیامبر اکرم(ص) فرمود: بهترین برادران شما، کسی است که عیب‌هایتان را به شما هدیه دهد.[1]

۱- نهج‌الفصاحه، ص ۳۱۶ حدیث ۱۵۰۹

حکایت خوبان

راهکار احیای فرهنگ اهل بیت(ع)

عبدالله بن صالح هروی می‌گوید: در محضر امام رضا(ع) بودم، فرمود: خداوند رحمت کند کسی که امر ما (مکتب اهل بیت و تشیع) را زنده کند. کسی پرسید که امر شما چگونه احیا می‌شود؟

حضرت فرمود: معارف و علوم و فرهنگ ما را باید بگیرند، قرآن را به دیگران بیاموزند، زیرا اگر مردم خوبی‌ها و محاسن کلام ما را بشنوند و بشناسند، از ما خاندان رسالت پیروی خواهند کرد.

هروی می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! برای ما از امام صادق(ع) نقل کرده‌اند که فرمود: هر کس علمی را به این خاطر بیاموزد که با علم خود با افراد سفیه و احمق مجادله و ستیز کند، یا با علم خود بر دانشمندان افتخار کند، یا مردم را متوجه خود نماید، مجازات چنین شخصی آتش دوزخ است. امام رضا(ع) فرمود: جدم راست گفت: آیا می‌دانی منظور از سفیهان در این سخن چه کسانی هستند؟ سپس فرمود: آیا می‌دانی مردم را متوجه خود سازد چیست؟ گفتم: نه نمی‌دانم. فرمود: سوگند به خدا منظور از آن ادعای امامت بدون حق است. بنابراین اگر کسی علم را به خاطر این بیاموزد که با افراد سبک‌مغز از داستان‌سرایان مخالف ما، مجادله و ستیز نماید و به دانشمندان آل محمد(ص) افتخار و برتری‌جویی کند و ادعای امامت ناحق نموده و در پرتو علم خود، مردم را به سوی خویش فراخواند، اهل دوزخ است. ولی اگر آموختن علم به این خاطر نباشد، خدا او را رحمت نماید، زیرا این امر سبب زنده شدن ولایت و (استحکام) شیوه و برنامه ما می‌شود.[1]

۱- بحارالانوار،ج۲، ص ۳۰

پرسش و پاسخ

عصمت معصومین(ع)(۱)

پرسش:

به چه دلیل برخی انسان‌ها از ملکه عصمت برخوردارند و مبنای عصمت در آنان چیست و آیا این ملکه عصمت موهبتی است یا اختیاری و هر کس می‌تواند آن را کسب نماید؟

پاسخ:

در پاسخ به این سؤال‌های متعدد دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل آیه ۲۴ سوره یوسف را مطرح می‌کنیم.

ویژگی‌های شخصیتی معصومین(ع)

در میان انسان‌ها افرادی هستند که خداوند در خلقت ایشان امتیازی قائل شده، و ایشان را با فطرتی مستقیم و خلقتی معتدل ایجاد کرده، و این عده از همان ابتدای امر با اذهانی وقاد (روشن و تیزهوش) و ادراکاتی صحیح و نفوسی طاهر و دلهایی سالم نشو و نما نموده‌اند، و با همان صفای فطرت و سلامت نفس و بدون این